



جایی شدن مکان به برکت فرش ایرانی

● مؤلف: سید محمد بهشتی

با چیزی چون موکت چیست؟ چه تمنایی ایرانیان را واداشته که چنین بافته‌ای ارزشمند و نفیس را برای پوشاندن کف به کار گیرند؟ مسلماً فرش ایرانی چون آینه‌ای است که در آن می‌توان بسیاری از صفات فرهنگ ایرانیان را یافت؛ شاعرانگی، کیمیاگری، قائمیت به ذات، پرده‌پوشی و... لیکن در این مختصر مجالی برای بسط همه‌ی این وجوه فرش نیست. در این جا قصد داریم از زوایای دیگر بر این پدیده نظری بیفکنیم؛ چیزی که عمدتاً در نگاره‌ها و عکس‌هایی که صحنه‌هایی از زندگی گذشته را به تصویر کشیده است، پیداست ولی کمتر نظرم‌ان را جلب می‌کند.

● معنای «جا»

«جا» مفهومی عمیق در زبان فارسی است. تمثیل و مثل‌های بسیاری که در زبان روزمره جای خود را باز کرده‌اند، هر یک به نحوی به این اهمیت و عمق اشاره دارد. در مذمت کسی که سخن نسنجیده می‌گوید، معمولاً می‌گوییم «هر سخن جایی و هر نقطه مکانی دارد»^۱ یا در تشویق به موقع و مناسب

در مجموعه‌ی سیاه‌قلم‌های خسرو خورشیدی نگاره‌ای هست با این عنوان مهمانی در زمستان ۱۳۱۸. وی هنرمندانه خاطره‌اش را از مهمانی‌ای در خانه‌ی زیبایی در محله‌ی پامنار تصویر کرده است. در اتاقی پنج‌دردی و بزرگ سفره‌ی بزرگ و رنگینی بر زمین گسترده شده بود و با وجود تعدد مهمانان، نظم و ترتیب آن پذیرایی پس از سال‌ها هنوز در خاطر نویسنده باقی مانده بود.^۱ در تصویر وی از این مهمانی حضور فرشی در میانه‌ی آن سالن بزرگ جلب نظر می‌کند؛ پنداری مهمانی مجلسی بوده که حول یک فرش انتظام یافته باشد.

با این مقدمه قصد داریم پرسشی بر بیگانگی‌یم و آن این که فرش چه نقشی در زندگی ما ایرانیان داشته که از دیرباز در زمره‌ی یکی از مهم‌ترین صنعت‌های ما بوده است. بافتن قالی در زمره‌ی معدود هنرهایی است که با وجود مدرن شدن وجوه مختلف زندگی، هنوز جایگاهش را حفظ کرده و چون بسیاری دیگر از دست‌پرورده‌ها از صحنه‌ی زندگی ما حذف نشده است. آیا مجازیم فرش را صرفاً وسیله‌ای برای پوشاندن کف یا اصطلاحاً کفپوش بدانیم؟ به عبارت دیگر تفاوت فرش



● گمگشتگی و پیدا شدن

همه‌ی ما به‌خصوص در دوران کودکی گم شدن را تجربه کرده‌ایم؛ در اوقات گمگشتگی «کسی» و «جایی» برایمان آشنا نیست یا به اصطلاح نمی‌دانیم «کی به کی» است و «کجا به کجا» است و برای همین در آرزوی پیدا شدن مدام این‌سو و آن‌سو در جست‌وجویم. گم شدن معمولاً توأم با اضطراب و پریشان‌خاطری و «نبود آرامش» است چراکه در آن حال همه جا برای آدمی «ناکجا» و همه چیز «ناچیز» و همه کس «ناکس» است. پنداری همه چیز در موضعی خصمانه نسبت به ما قرار دارد. گم کردن جهت و انتظام فضا، همچون به سر بردن در تاریکی و سیاهی است که از سوی همه چیز احساس تهدید می‌کنیم. احساس می‌کنیم هیچ چیز سرچایش نیست و مدام به دنبال یافتن مستمسکی هستیم. چیزی که بتوانیم با بجای آوردن آن، بقیه‌ی چیزها را نیز در نسبت با آن بجای آوریم و از این طریق به آرامش برسیم.

در این شب سیاهم گم گشت راه مقصود

از گوشه‌ای برون آی کوکب هدایت^۷

به سخن دیگر ما برای غلبه بر حس گمگشتگی و دست یافتن به آرامش ناشی از حس پیدا شدن، نیاز به کوکب هدایت داریم. معماری نیز از این قاعده مستثنا نیست. شاید بتوانیم بگوییم یکی از اصول معماری ایرانی این بوده است که با وارد شدن به یک بنا به سرعت بتوانیم موقعیت خود را بجا آوریم و جهت‌یابی کنیم و از احساس گمگشتگی رها شویم. در فضای داخلی پیدا شدن به کمک فرش روی می‌داد. به محض این‌که فرش در اتاقی گسترده می‌شد محل نشستن و قرار دادن عناصر دیگر اتاق و حتی محل گسترده سفره نیز روشن می‌شد. البته پیدا شدن به واسطه‌ی فرش منحصر به فضاهای بسته نبوده است. در نگاره‌ها بسیار پیش می‌آید که شخصیت‌های داستان را در حال عیش و تفرج در کوه و دشت نشان دهند. جالب آن‌که شاید تنها عنصر مشترکی که می‌توان در این نگاره‌ها با نگاره‌هایی که فضایی بسته را می‌نمایند سراغ گرفت، همان فرش باشد. به‌خصوص وقتی موضوع نگاه شخصیتی مهم است، برای نشان دادن او لاجرم وی را نشسته بر قالی یا قالیچه‌ای نشان می‌دهند. پنداری فرش به تنهایی برای این‌که مکان را از بی‌نامی و ناشانی درآورد و «جایی» کند و فرد را از گمنامی برهاند و بر «کسی» بودنش تأکید کند کافی است. بی‌سبب نیست که حتا تا به امروز وقتی برای تفرج به جایی می‌رویم پیش از هر چیز فرش می‌گسترانیم و به این ترتیب انتظامی به فضا می‌بخشیم که کمک می‌کند حول آن چیزهای دیگر را نیز گرد آوریم.

رفتار کردن می‌گوییم «هر چیز به جای خویش نیکوست»^۸. سخن «بیجا» سخنی است که پیوند درست و متناسبی با سخنان قبل و بعد از خود ندارد یا هماهنگ با سیاق کلی بحث و موقعیت بیانش نیست. کاربرد وسیع این واژه چیزی را درباره‌ی بینش ایرانیان نسبت به انتظام هستی روشن می‌کند که سابقه‌ای طولانی دارد.

داریوش پس از رسیدن به مقام شاهی در کتیبه‌های مختلف در بیشتر موارد سخن از چیزی می‌گوید که پیش از او به سبب فاجعه‌ای یا نافرمانی از «جای اصلی» خویش برداشته شده و سپس شاه آن را بر «جای اصلی» خویش بازنهاده است. وی در کتیبه‌ی بیستون اظهار می‌کند پس از سرکوبی شورش گئومات‌مغ، پادشاهی و سپاه و خاندان سلطنتی را به جای اصلی خود برگرداند. در کتیبه‌ی نقش رستم داریوش می‌گوید چون نخست بر تخت نشست زمین در آشوب بود اما او آن را بر «جای خویش» نهاد. همو در کتیبه‌ی شوش می‌گوید پس از برقراری نظم در شاهنشاهی هر کس «در جای خویش» بود.^۹ تأکید داریوش بر «هر چیز در جای خودش» در کتیبه‌های مختلف حاکی از عمق بینشی است که هستی را مجموعه‌ای از جای‌ها می‌داند و بر انسان واجب می‌داند هر چیز را اگر به هر علت از جای خود خارج شده است به جای خود برگرداند. در چنین بینشی اساساً قرار داشتن هر چیز در جای خود منجر به تعادل و پایداری می‌شود؛ بی‌سبب نیست که «بجای بودن» به معنی «پایدار» بودن است و «از جا بردن» درست به‌عکس به معنی «نبودن»^{۱۰}. گاه از «شناخت» تعبیر به «بجا آوردن» می‌کنیم،^{۱۱} در واقع تلویحاً بیان می‌کنیم به دست آوردن شناخت از هر چیز نه در گرو جزءنگری و جدا کردن آن از بقیه‌ی موضوع‌های مرتبط، که در گرو فهم آن موضوع به مثابه جزئی از یک انتظام کلان‌تر است. به سخن دیگر وقتی موفق می‌شویم هر امر را در نسبت درستی یا امور مرتبط قرار دهیم می‌توانیم بگوییم آن را شناخته‌ایم. تمایز «جا» از «ناکجا» نیز ناشی از همین بجا آوردن است؛ «جا» آن مکانی است که بنا به کیفیت نزد انسان معرفی شده و شخصیتی یافته است و «ناکجا» آن مکانی است که شخصیتی ندارد؛ یعنی واجد کیفیت منحصربه‌فرد نیست. این شخصیت هر چیز است که سبب می‌شود به سرعت آن را در میان هزاران چیز مشابه «تشخیص» دهیم. فرش در تعریف مکان، یعنی شخصیت‌بخشی به آن، نقش مهمی ایفا می‌کند. فرش صدر و ذیل فضا و حتا جای آدمیان را روشن می‌کند و برای همین است که در فضایی که همه چیز حول فرش گرد آمده، بجا آوردن جایگاه‌ها کار دشواری نیست.





♦ آقا محمدخان قاجار، رقم میرزا آقای نقاش‌باشی



شاید بتوانیم بگوییم یکی از اصول معماری ایرانی این بوده است که با وارد شدن به یک بنا به سرعت بتوانیم موقعیت خود را بجا آوریم و جهت‌یابی کنیم و از احساس گمگشتگی رها شویم. در فضای داخلی پیدا شدن به کمک فرش روی می‌داد. به محض این‌که فرش در اتاقی گسترده می‌شد محل نشستن و قرار دادن عناصر دیگر اتاق و حتی محل گستردن سفره نیز روشن می‌شد.

● بجای آوردن ادب

ادب به معنی «حد چیزی را نگه داشتن» است و در این معنی فرش بانی ادب‌ورزی و رعایت حرمت‌هاست. شاید از همین رو است که از گذشته رعایت حد و حرمت را با تمثیل «پا از گلیم فراتر ننهادهن» می‌شناسیم. با رعایت حرمت‌ها، انسان‌ها با محیط و با یکدیگر در روابط آشنایی و سلم و دوستی قرار می‌گیرند. روزگاری اولین نشانه‌ی سلم و دوستی هنگام حاضر شدن در یک جا، درآوردن کفش‌ها از پای بود. کفش از پای درآوردن مبین احترام، تسلیم و ورود به ناحیه‌ی امن و مقدس بوده است.^۴ این همان چیزی است که سران کشورهای دیگر باید در دربار پادشاهان ایرانی، دست‌کم تا دوران سلطنت فتحعلی‌شاه، به نشانه‌ی ادای احترام رعایت می‌کردند. سفر اجازه نداشتند در محضر شاه و روی فرش‌های کاخ با کفش قدم بگذارند و در عوض آن باید جوراب‌های بلند قرمز به پا می‌کردند.^۵ ضمن این‌که با گسترده شدن فرش در اندازه‌های متفاوت در جای جای فضا، هر قسمت شأن و مقامی می‌یافت و این راهنمایی بود برای حضار آن مکان و رهایی آنان از سرگردانی.

● فرش خانه را خانه می‌کند

تعبیر «هیچ جا خانه‌ی خود آدم نمی‌شود» برای همه‌مان آشناست؛ معمولاً این سخن را وقتی بر زبان می‌آوریم که مدتی در خانه‌ی خود نبوده‌ایم. ای بسا این مدت را در سفر و در بهترین جای عالم سپری کرده باشیم ولی باز هم به محض



♦ نگاره‌ای از خسرو و شیرین نظامی

حصول اطمینان از این بابت است که هیچ چیز متعرض جایگاه آدمی نیست؛ چون خانه برای ما جایی است که در آن بیش از هر جای دیگر احساس پیدا شدن داریم و چون فرش در این پیدا شدن بسیار مؤثر است، می‌توانیم تسامحاً بگوییم این فرش است که خانه را خانه می‌کند.

پی‌نوشت

۱. خورشیدی، آن روزگاران تهران، ص ۴۶-۴۷.
۲. با خرابات‌نشینان ز کرامات ملای/ هر سخن جایی و هر نقطه مکانی دارد (حافظ)
۳. جهان چون زلف و خط و خال و ابروست/ که هر چیزی به جای خویش نیکوست (شبه‌سری)
۴. دیپلوا، «گاه جا و گاه تخت در زبان فارسی»، ص ۷۵-۷۶.
۵. دهخدا، ذیل «جا».
۶. همان‌جا
۷. حافظ
۸. خداوند وقتی به حضرت موسی تذکر می‌دهد که او در وادی مقدس طوی است، به وی امر می‌کند که کفش‌هایش را درآورد.
۹. یکی از بندهایی که صراحتاً در عهدنامه‌ی ترکمانچای به آن اشاره شده این است که «سفرای روس زن پس اجازه دارند بدون جوراب قرمز و با کفش به محضر شاه باریابند». ذکر این بند خود نشان می‌دهد که این موضوع تا چه اندازه بر آنان گران می‌آمده است.

ورود به خانه‌مان آن را زمزمه می‌کنیم، آن چه چیزی است که در خانه‌ی خود بیش از هر جای دیگری در عالم می‌یابیم؛ چنان‌که از نام «مسکن» پیداست احساس سکینه و آرامش است. پیش از این اشاره کردیم که حس آرامش در نتیجه‌ی رهایی از گمگستگی و پیدا شدن است. در واقع در خانه‌ی خود بیش از هر جای دیگری در این عالم احساس می‌کنیم در «جای» خود هستیم و پیدا شده‌ایم. خانه‌ی ما آن جایی است که در آن همه چیز از نظر ما در جای خود قرار دارد و در نتیجه خطری ما را تهدید نمی‌کند.

وقتی خانه‌مان را عوض می‌کنیم مدتی طول می‌کشد خانه‌ی جدید را «خانه» بدانیم و این همان فرصتی است که لازم است در مکان جدید «جا بیفتیم». تأمل در فرآیند جاافتادن و پیدا شدن در خانه‌ی جدید نیز جالب است. یکی از مهم‌ترین مراحل آن گستردن فرش است. پنداری تا پیش از آن‌که فرش‌مان را در خانه‌ی جدید نگسترده باشیم، هنوز آن‌جا را خانه نمی‌دانیم. وقتی فرش در جای خود قرار می‌گیرد، ارتباط میان دیگر اجزای فضا را نیز روشن می‌کند و هر چیز را در جای خود می‌نشانند. وقتی چیزی در جای خود است توسط انسان از حالت امری تهدیدآمیز درمی‌آید و انس و الفت برقرار می‌شود. احساس سلم و دوستی پیامد رهایی از تاریکی و

◆ مراسم بار یافتن پاسکویچ به محضر عباس میرزا در دهخوارقان، فرش مفر افراد را مشخص کرده است.

